

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسی کلیم اللہ ﷺ

درہانی از اصول دین، شماره یازده

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۳

نام جزوه: موسی کلیم الله عليه السلام

نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر: موسسه در راه حق

نوبت چاپ: مکرر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۶ هـ ش

چاپخانه: سلمان فارسی

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق

تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

٤ / موسی کلیم الله ﷺ

فهرست مطالب

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۵

همزمان با تولد حضرت موسی علیه السلام دو طایفه‌ی بزرگ «قبطیان» و «سبطیها» در مصر زندگی می‌کردند، فراعنه که بر مصر فرمانروایی داشتند قبطی بودند اما سبطیها از دودمان حضرت یعقوب علیه السلام بودند و بنی اسرائیل، نام داشتند. زادگاه قدیمی و نخستین بنی اسرائیل «کنعان» بود، لیکن پس از آن که از میان این قوم، حضرت یوسف علیه السلام به مقام بزرگ مصر رسید؛ آنان نیز از کنعان به مصر آمدند^۱ و در آنجا ساکن شدند، شماره‌ی آنان در آغاز چندان بسیار

۱. دائرةالمعارف، فرید وجدی، کلمه‌ی «بنی اسرائیل».

۶ / موسی کلیم الله ﷺ

نبود، اما به تدریج فراوان و فراوان تر شد تا جایی که برای خود قومی پر جمعیت شدند و عزت یافتند.

اینان، عزت و شکوه خود را با مرگ حضرت

یوسف علیه السلام و نیز با نافرمانی های ناروای خویش، از کف دادند و چنان شدند که قبطیها بر آنان حاکم شدند و آنان را استثمار کردند و به کارهای دشوار و سنگین واداشتند و از هیچ ظلم و زوری خودداری نکردند.

سلطان مصر که «فرعون» لقب داشت و قبطی

بود، پنجه در خون سبطیان فرو برده بود و چنان قدرتی داشت که مبارزه با او، در خیال نیز نمی گنجید. از فرط خودخواهی، خویشتن را «خدا»

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۷

می خواند و مردم را به پرستش خود و به شرک و بت پرستی می کشانید.

فرعون، از این نکته غافل بود که خدا مردم را از فروغ هدایت دور نگه نمی دارد و نمی دانست که سنت دیرین خداوند چنان بوده که همواره با برانگیختن پیامبران، مردم را از جهل ظلم و ستم نجات می داده است، و احتمال نمی داد که «دستی از غیب برون آید و کاری بکند.»

پیشگویی، به فرعون خبر دادند به زودی فرزندی از بنی اسرائیل به دنیا خواهد آمد که برای سلطنت او خطرناک خواهد بود فرعون در خشم شد و بی درنگ فرمان داد تا سر همه ی پسران بنی اسرائیل را از تن جدا کنند و چنان کنند که از آنان فرزندی باقی نماند.

با این همه حضرت موسی ﷺ به دنیا آمد.

چون بیم خطر می رفت، مادرش با همه‌ی مهری که به او داشت، به الهام خداوند، نوزاد دل‌بند خویش را در جعبه‌ای نهاد و آن را به امواج رود نیل سپرد تا آب جعبه را همراه خویش ببرد.

فرعون و همسرش، در جایگاه خویش بر کناره‌ی نیل به تماشای رود سرگرم بودند، که ناگهان جعبه را دیدند، با نوزادی، که در آن جعبه بر سر امواج ناآرام، آرام خفته بود، همسر فرعون وقتی آن صورت پاک کوچک را دید، دلش راضی نشد که آن را دوباره به رود بسپارد احساس کرد او را دوست دارد، مهرش را به دل گرفت، از فرعون درخواست کرد تا اجازه دهد که او را در کاخ نگه دارند و

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۹

همچون فرزند خویش تصور کنند. فرعون نیز راضی شد، بدین امید که این فرزندخوانده روزی به کارش آید و برایش نفعی داشته باشد.

طفل شیرخوار، پستان هیچ دایه‌ای را به دهان نگرفت و این خود مشکلی شده بود، سرانجام چنان‌که مادر حضرت موسی علیه السلام، که پستان‌های پر از شیرش، حضرت موسی را می‌طلبید. به شغل دایگی به دربار فرعون راه یافت و حضرت موسی را در آغوش گرفت و شیر داد^۱.

چه شگفت‌انگیز است!

فرعون، دشمن یگانه‌ی خویش را در دامن

خویش می‌پرورد!

و بدین گونه حضرت موسی ﷺ بزرگ شد و رشد یافت، و خدای او، او را از علم و حکمت بهره‌ور ساخت، آن‌چنان شد که در دستگاه بیدادگری فرعون، همه‌ی ظلم‌ها و ستم‌ها را می‌دید، اما نه تنها ظلم نمی‌کرد، بلکه از ظلم رنج می‌برد و در پی راه چاره بود.

روزی در راه خویش یکی از فرعونیان را دید که با یکی از بنی اسرائیل گلاویز شده و او را آزار می‌دهد. اسرائیلی چون حضرت موسی را دید او را به یاری خود خواند، حضرت موسی ﷺ جلو رفت و مشت محکمی به آن فرعونی زد و اتفاقاً در اثر مشت او آن شخص جان سپرد.

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۱۱

حضرت موسی علیه السلام از آنجا دور شد و روز بعد باز همان شخص دیروزی را دید که با فرعون^۱ دیگری گلاویز است. و او باز از حضرت موسی علیه السلام یاری خواست، موسی با ناراحتی به او گفت:
تو شخص گمراهی هستی^۱، و جلو رفت که او را کنار بزنند. اسرائیلی به گمان آن که موسی می خواهد او را بکشد فریاد زد:
آیا می خواهی مرا هم مثل همان مرد دیروز بکشی.

۱ . مقصود از گمراهی در اینجا خطا بودن روش آن مرد اسرائیلی است که هر روز با یکی از فرعونیان پر شوکت درمی افتاد و در آن موقعیت خطرناک این کار به صلاح تمام نمی شد.

پس از این حادثه موسی با نگرانی مراقب خود بود ولی برای فرعونیان معلوم شده بود که قاتل آن فرعونی کسی جز موسی نیست، از این رو فرعون برای قتل حضرت موسی ﷺ به مشورت پرداخت.

مأموران در تعقیب حضرت موسی بودند؛ و موسی با ترس و نگرانی به سر می برد که خداپرستی خیراندیش، او را آگاه ساخت و گفت: هر چه زودتر از این شهر خارج شو زیرا که فرعونیان برای کشتن تو به مشورت پرداخته اند.

حضرت موسی ﷺ با ناراحتی از مصر بیرون آمد و به سوی مدین^۱ رهسپار شد در حالی که برای نجات از دست ستمگران از خدا یاری می طلبید:

۱. مدین را مثل «مشعل» بخوانید.

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۱۳

«رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱

پروردگارا مرا از دست ستمگران نجات ده

سرانجام موسی به شهر مدین رسید و برای
استراحت در کنار چاه آبی توقف کرد. در اطراف
چاه، مردم بسیاری را دید که حیوانات خود را آب
می‌دهند. و کمی دورتر از انبوه مردم دو زن را دید که
با گوسفندهای خود منتظر ایستاده‌اند.

حضرت موسی برای یاری آنان پیش رفت و
سبب انتظارشان را جویا شد. آنان گفتند:

پدر ما پیرمردی سالخورده است و ما ناچاریم
خودمان گوسفندها را آب دهیم و اکنون منتظریم

۱۴ / موسی کلیم الله ﷺ

اطراف چاه خلوت شود تا بتوانیم گوسفندان را
سیراب کنیم.

حضرت موسی ﷺ جلو رفت و گوسفندها را
آب داد و آن‌ها به خانه بازگشتند. و موسی ﷺ که
سخت خسته و گرسنه بود و توشه‌ای همراه نداشت
در سایه‌ای نشست و از خدا خواست که گرسنگی او
را برطرف سازد: «رَبِّ اِنِّی لِمَا نَزَلْتُ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ
فَقِیْرٌ»^۱.

طولی نکشید که یکی از آن دو دختر درحالی که
با شرم قدم برمی داشت بازگشت و به موسی ﷺ

درس‌هایی از اصول دین، شماره یازده / ۱۵

گفت: پدرم شما را می‌خواند تا اجرت کارتان را بدهد.

پدر دختران، حضرت شعیب علیه السلام پیامبر راستین خدا بود.

حضرت موسی برخاست و همراه دختر به راه افتاد. در راه از دختر خواست که جلوتر از او راه برود و گفت مرا از پشت سر راهنمایی کن، زیرا من از خاندانی هستم (خاندان انبیا) که به اندام زنان از پشت سر هم نگاه نمی‌کنند.

و بدین ترتیب نزد شعیب علیه السلام آمد و داستان خویش را برای او نقل کرد و شعیب علیه السلام او را دلداری داد و گفت: هراسی نداشته باش، دیگر از چنگ ستمگران نجات یافته‌ای.

همان دختر که به دنبال حضرت موسی ﷺ رفته بود به حضرت شعیب ﷺ گفت: این پدر این مرد را استخدام کن که او هم قوی و نیرومند و هم امین و درستکار است.

حضرت شعیب ﷺ که از امانت و پاک دامنی حضرت موسی ﷺ با خبر شد یکی از آن دو دختر را به همسری حضرت موسی ﷺ درآورد و موسی ﷺ طبق قراری که با شعیب بست ده سال به چوپانی و گله داری برای او^۱ مشغول بود.

پس از پایان ده سال، حضرت موسی ﷺ با خانواده اش به طرف مصر حرکت کرد.

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۱۷

در راه در شبی تاریک و سرد، راه را گم کردند. همه جا تاریک بود و راه از بی‌راهه شناخته نمی‌شد و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و خانواده‌اش سرگردان مانده بودند، ناگاه، چشم حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آتشی افتاد. بی‌درنگ، به همسرش گفت: تو اینجا بمان تا من به طرف آتش بروم، شاید در آنجا کسی را - راهنمایی را - ببابم، یا از آن آتش، شعله‌ای بگیرم و به اینجا بیاورم. و شتابان سوی آتش به راه افتاد و چون به آن رسید از جانب درختی این صدا برخاست: «... یا مُوسَى اِنِّى اَنَا اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ...»^۱

ای موسی منم خدای یکتا، پروردگار عالمیان،
من تو را به پیامبری برگزیدم، پس به آنچه به تو
وحی می شود گوش کن.

منم خدای یکتا و جز من خدایی نیست.
تنها مرا عبادت کن و نماز را به پادار تا به یاد
من باشی.

رستاخیز بی تردید خواهد آمد... تا هرکس به
جزای کارهای خویش برسد^۱.

حضرت موسی ﷺ، چوب دستی در کف داشت،
که هم آن را به جای عصا به کار می برد و هم با کمک

۱. مستفاد از سوره ی قصص آیه های ۱۳ - ۱۵ و سوره ی طه

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۱۹

آن، برای گوسفندان خویش، از شاخه‌ها، برگ می‌چید
و می‌ریخت.

در آن وحی به او فرمان داده شده که عصای
خود را به زمین اندازد و حضرت موسی نیز آن را به
زمین انداخت چوب‌دست در دم اژدهای توفنده شد،
حضرت موسی علیه السلام ترسید و گریخت. از ترس سر
خود را نیز بر نمی‌گرداند. ندا آمد که برگرد. نترس و
آسوده باش، قلبش آرام یافت و بازگشت و به فرمان
خدا دست برد و اژدها را گرفت و آن به خواست
خدا دگر بار تبدیل به عصا گردید با به او گفته شد که
دست خود را به گریبان خویش بر و بیرون آر، چون
چنین کرد درست خود را درخشنده دید، نوری سپید
فام، نه آن چنان، که چشم را آزار دهد، از دست او

۲۰ / موسی کلیم الله ﷺ

می‌تراوید. این‌ها معجزات حضرت موسی ﷺ بود، خداوند این نشانه‌ها را با او همراه کرده بود تا فرعون و فرعونیان در پیامبری او تردیدی نداشته باشند، این قدرت‌ها به او اعطا شده بود تا نپندارند که او از پیش خود ادعای نبوت می‌کند.

آنگاه خداوند به او فرمان داد تا به‌جانب فرعون رو کند، رسالت او آغاز شده بود.

حضرت موسی ﷺ نخست با گفتاری خوش، فرعون را از نبوت خود آگاه کرد و او را به پرستش خدای یگانه، دعوت نمود و از او پرسید آیا میل داری که روحی شایسته و پاکیزه داشته باشی، می‌خواهی که من ترا به پروردگارت رهنمون باشم؟

فرعون از او پرسید: خدای تو کیست؟

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۲۱

حضرت موسی علیه السلام گفت خدای من، کسی است که آسمان و زمین را آفریده، اوست آنکه همه چیز را آفریده، فرعون از این پاسخ برافروخت، رو به حضرت موسی علیه السلام کرد و گفت: من به جز خود، خدای دیگری برای شما سراغ ندارم و تو موسی اگر مرا نپرستی مجازات خواهی شد.

حضرت موسی علیه السلام پاسخ داد: که اگر من از جانب خدای خویش برای تو، نشانه‌ای بیاورم چه خواهی گفت؟

فرعون پرسید که کو؟ کجاست نشانه‌ات؟ بیاور اگر راست می‌گویی!

حضرت موسی علیه السلام همان عصا را انداخت، چوب‌دستی، ازدها شد دست خود را در گریبان برد و

باز آورد و آن نور پاک و سپیدگون را برابر چشمان فرعون نگاه داشت، فرعون در شگفت شد، از یکسو حضرت موسی بود و خدای حضرت موسی و نشانه‌های او، و از سوی دیگر فرمانروایی و سلطنت و یکه‌تازی او بر مصر و مصریان بود، خودخواهی فرعون او را از تسلیم به حضرت موسی ﷺ، باز می‌داشت. اما در برابر این نشانه‌ها سخت درمانده بود، با خود گفت: چگونه است او را ساحر و جادوگر بنامم؟ با این خیال به طرفداران حیرت‌زده‌ی خویش گفت: اینک این ساحری است که می‌خواهد شما را از دیارتان بیرون کند و خود جای گزین شما گردد، چه می‌گویید؟

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۲۳

گفتند او را نگاهدار و ساحران را دعوت کن تا بر او غالب شوند، سحرش را بازشناسند و رسوایش کنند.

فرعون پذیرفت، به دستور او همه‌ی جادوگران کهن که سرآمد روزگار خود بودند، گرد آمدند، در آن اجتماع بزرگ فرعون به ساحران وعده داد که اگر بر موسی چیره شوید، پیش من همه‌چیز خواهید داشت.

با این خیال خام که حضرت موسی عليه السلام را خوار و زار خواهند کرد و نزد فرعون، رتبه‌ی بالاتر خواهند یافت، چوب‌ها و ریسمان‌های خویش را به زمین افکندند، با سحری که کرده بودند آن چوب‌ها و ریسمان‌ها، به چشم مردم که شاهد این زورآزمایی بودند، مارهایی می‌نمودند که گویی راه می‌رفتند،

دهان مردم از تعجب بازمانده بود، اما حضرت موسی ﷺ با خدا بود و بهتر از آن، خدا با حضرت موسی ﷺ بود، نوبت او رسید. همان چوب دست ساده‌ی خود را به‌جانب انبوه افسون و جادوی جادوگران فرعون افکند، همه دیدند که آن چوب دست. ازدهایی سهمگین شد، چرخی خورد و همه‌ی ساخته‌های ساحران را بلعید، آن چنانکه گفتی هرگز چیزی بر جای نبوده است بیش از همه و پیش از همه، این ساحران بودند که به حضرت موسی ﷺ ایمان آوردند، همه یکدل و یکصدا گفتند: ما به پروردگار جهانیان که خدای حضرت موسی و

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۲۵

هارون^۱ است ایمان داریم، به سجده افتادند و از آنچه کرده بودند عذر خواستند.

خشم فرعون، فراوان تر شد، آنان را تهدید کرد، اما آنان که بهتر از همه تفاوت سحر و معجزه را می دانستند، به خوبی دریافته بودند که حضرت موسی علیه السلام ساحر نیست و قدرت او، قدرتی خدایی است، بدین سبب از تهدید فرعون نهراسیدند. فرعون به آنان گفت به چه جرأت بی اجازه‌ی من به خدای موسی ایمان آوردید، من دست و پایتان را می برم، من

۱. هارون (علیه السلام) نام برادر حضرت موسی (علیه السلام) است، او با بیان رسای خویش، همه جا با حضرت موسی (علیه السلام) همدل و همدست بود و او را در کار رسالتش یاری می داد.

شما را بر شاخه‌های نخل به دار می‌آویزم، بیچاره می‌پنداشت که مردم در اعتقاد خویش نیز می‌باید از او کسب اجازه کنند! ساحران گفتند: ما، ترا به خدایی که ما را آفریده است ترجیح نخواهیم داد، ما به خدای خویش بازمی‌گردیم، ما چون نخستین گروه نخستینی هستیم که به موسی ایمان آوردیم، از خدای خود امید آمرزش داریم. تو، آنچه می‌خواهی انجام ده، که ما به‌خوبی می‌دانیم که این دنیا، دوامی نخواهد داشت.

اما این سخن‌های گرم، در دل سرد فرعون و فرعونیان بی‌اثر بود، آنان فریفته‌ی جاه و جلوه‌ی قدرت خویش بودند.

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۲۷

آنان بنی اسرائیل را اسیر کرده بودند، زنان را که از آنان بیم خطری نمی‌رفت، زنده نگه می‌داشتند و به کار می‌گماردند و پسران و جوانان آن قوم را می‌کشتند، خداوند بارها زبونی فرعونیان را آشکار کرد، خوارشان ساخت تا عبرت گیرند. هر زمان که بلایی می‌آمد، با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام پیمان می‌بستند که اگر خداوند بلا را بردارد ما به او ایمان خواهیم آورد و چون بلا برطرف می‌شد پیمان خویش را از یاد می‌بردند و دوباره ظلم می‌کردند.

فرعون به قوم خویش می‌گفت: بگذارید، من موسی را بکشم، می‌ترسم دین شما را از شما بگیرد، و بیم آن دارم که او در این سرزمین آشوبی به پا کند و فتنه‌ای برانگیزد!

حضرت موسی ﷺ می گفت: من از هر طغیان گری که به رستاخیز ایمان ندارد، به خدا پناه می برم.

در این گیرودار، مردی پیدا شد، مردی که ایمان خود را تا آن زمان، پنهان کرده بود، رو به مردم غفلت زده کرد و صدا درداد که آیا می خواهید کسی را که می گوید خدا پروردگار من است بکشید؟ آیا نشانه های خدا را که با خود همراه دارد نمی بینید؟

فرعون اعلام کرد که: آنچه گفته ام همان است. دگر باره آن مؤمن یگانه، مردم را هشدار داد که من از آن می ترسم که شما نیز سرنوشتی همچون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود پیدا کنید، من می ترسم که شما خود را به دوزخ و آتش گرفتار

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۲۹

سازید و هیچ کس نتواند شما را از عذاب خدایتان نجات بخشد.

فرعون، بی اعتنا به هشدار آن مرد، در فکر کار خویش بود و به هامان که وزیرش بود به ریشخند گفت: برای من برج بلندی بساز تا از فراز آن به راه‌های آسمان آگاه شوم، شاید آنجا به خدای موسی دست یابم! آن مرد، که به خدا ایمان محکمی داشت همچنان سخن‌های خویش را تکرار می‌کرد.

می‌گفت: مرا پیروی کنید، من شما را به راه راست رهنمون خواهم بود.

ای قوم من، این زندگانی دنیا، ناپایدار است، بدان مغرور نباشید.

آخرت، همیشگی است، آخرت جاودان است.

همه کرده‌های انسان در آنجا بررسی خواهد شد، بدکار کیفر خواهد دید و نیکوکار پاداش خواهد گرفت. پاداش نیکی‌ها، بهشت جاویدان است. ای مردم:

من شما را به نجات می‌خوانم، شما چرا مرا به آتش دعوت می‌کنید.

شما از من می‌خواهید که به خدای بی‌همتا کافر شوم و دیگری را با او شریک بدانم اما من شما را به سوی خداوندی می‌خوانم که به حقیقت بخشنده و صاحب عزت است. خدایی که بازگشت همه‌ی ما به سوی اوست.

همه‌ی آنان که حق را می‌بینند و می‌فهمند، اما به آن تسلیم نمی‌شوند؛ در آتش خواهند بود.

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۳۱

دیری نخواهد گذشت؛ که آنچه را که

می‌گوییم، خواهید دید.

فرعون و فرعون پرستان، به این سخن‌ها، از راه خویش باز نمی‌گشتند، خدا آن مؤمن دلیر را در پناه خویش گرفت و فرعونیان را گرفتار بلا کرد.

سرانجام، چنان شد که خدا به موسی علیه السلام فرمان داد که: آن توده‌های ستم‌دیده را شبانه از مصر بیرون برد. حضرت موسی علیه السلام، بنی‌اسرائیل را در تاریکی به راه انداخت، آنان رو به دریای احمر کوچ می‌کردند، در دلشان ترس این بود تا مبادا فرعون با قوای خویش آنان را دنبال کند و چنین نیز شد، فرعون با سپاه خویش به تعقیب حضرت موسی علیه السلام پرداخت. وقتی بنی‌اسرائیل آن سپاه عظیم را دیدند و به

تشویش افتادند، چاره‌ای پیدا نبود، در یک‌سو دریا بود، کران تا کران آب، و در سوی دیگر فرعون بود با لشکر انبوه خویش، موسی به خدا پناه برد، به او وحی شد که عصای خود را به دریا زن و از آب بگذر، باز هم، همان عصا مظهر قدرت خداوندی شد، حضرت موسی ﷺ چوب‌دست خود را به آب کوفت، در دم، راهی خشک و هموار باز شد، بنی‌اسرائیل به دنبال موسی ﷺ در آن راه، پا گذاشتند آب از دو سوی راه، همچون دو دیوار پشته بر پشته سوار بود و نمی‌ریخت، بنی‌اسرائیل از آب گذشتند، و فرعون با سپاه خویش در رسید، در فکر بود که چکار باید کرد، آیا باز گردد، یا دل به دریا زند، در پیش روی خویش، می‌دید که حضرت موسی ﷺ و

درس‌هایی از اصول دین، شماره یازده / ۳۳

قومش، چگونه به دریا پا نهادند و به سلامت از آن گذشته‌اند، اما به این نشانه‌ی آشکار خداوندی، ایمان نمی‌آورد، به سپاه خود فرمان داد که به گونه‌ی قوم موسی، از آب بگذرند، همه اطاعت کردند و به دریا درآمدند، می‌تاختند تا به حضرت موسی عليه السلام و مردم او دست یابند؛ از باده‌ی غرور سرمست بودند، ناگهان دیواره‌ها به هم برآمد، آن راه، چاه شد، آب از همه سو آنان را فرا گرفت، فرعون که خود را بیچاره دید، ایمان آورد، اما دیر بود، همه غریق دریا شدند، همه نابود شدند و از یادها رفتند. قرآن، حال آخرین لحظات فرعون را به دقت بیان می‌کند، می‌گوید:

«وقتی فرعون در غرقاب غوطه‌ور شد، گفت:

باور کردم که خدایی نیست مگر آن خدا که

بنی اسرائیل به او ایمان دارند، من تسلیمم، (پاسخ شنید که:) آیا اکنون؟! درحالی که تا این دم عصیان و طغیان داشتی و فساد برپا می کردی، پس امروز ما جسد تو را از آب بیرون خواهیم کشید^۱ تا برای دیگران که پس از تو می آیند عبرت باشی که مردم بسیاری از نشانه های ما، غافلند.»^۲

بنی اسرائیل، بدین گونه از دریا گذشتند.

۱. فرعون، نام عمومی فرمانروایان مصر قدیم بوده است. فرعون معاصر موسی «رامسس دوم» نام داشته و جسد مومیایی شده ی او در سال ۱۸۸۱ میلادی کشف شده است و اکنون در موزه ی قاهره است.

دائرةالمعارف آمریکانا، ذیل کلمات. Rameses Mummy.

۲. سوره یونس، آیه ی ۹۲ - ۹۰.

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۳۵

اگر حضرت موسی علیه السلام از فرعون و ظلم او آسوده خاطر گشته بود اینک گرفتاری بزرگ او، جهل و بهانه‌جویی خود بنی‌اسرائیل بود. در آن سوی دریا به ملتی رسیدند، که بت می‌پرستیدند بنی‌اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام خواستند تا او برای آنان نیز بتی بسازد تا آنان چیزی حتی در بت‌پرستی هم از دیگران کم نداشته باشند، حضرت موسی علیه السلام از این موضوع دلتنگ شد و فرمود: چه جاهل و نادانید، آیا انتظار دارید من خدای دیگری، به جز آنکه شما را از چنگال فرعون رهایی بخشید بجویم؟

خدا حضرت موسی علیه السلام را دعوت کرد تا سی شب دور از مردم به نیایش او بپردازد، حضرت موسی علیه السلام به جای خویش، حضرت هارون علیه السلام برادر

خود را برای بنی اسرائیل برگماشت و به او برای اداره‌ی این قوم سفارش نمود، پس از سی شب، به فرمان خداوند، بر آنشب‌ها ده شب دیگر افزود، پس از سرآمدن چهل شب، تورات بر او نازل شد تا هادی آن روز قوم یهود باشد.

اما بنی اسرائیل تا، چند روزی از حضرت موسی ﷺ دور ماندند، دوباره دلشان بهانه‌ی بت گرفت. شیادی، سامری نام، زر و زیورهای آنان را گرفت و گوساله‌ای زرین ساخت، آن‌چنان‌که در شرایط مخصوصی، به تدبیر او، صدای گوساله از خود پنخش می‌کرد، آنگاه به مردم، که خردشان تنها در چشمشان بود گفت: این گوساله خدای موسی است، خدای شماست، باید آن را پرستید.

درسهایی از اصول دین، شماره یازده / ۳۷

مردم، از یاد بردند که خدا نمی‌تواند جسمی باشد که در مکان و زمان بگنجد، فراموش کردند که خدا می‌باید هادی آنان باشد، غافل از همه‌ی تعالیم حضرت موسی علیه السلام، گوساله‌ای زرین را که دست‌ساخته‌ی سامری بود و برای کسی نفع و ضرری نداشت، به خدایی پذیرفتند. توجه نداشتند که این بت ساخته‌ی سامری برای آنان، تنها گوساله وار فریاد می‌کشد و حال آنکه اگر ممکن بود خدا در میان مردم ظاهر شود به هدایت و راهنمایی آنان می‌پرداخت و روشن است که از هدایت و راهنمایی تا فریاد بیهوده، فاصله بسیار است.

و یهود، این‌چنین گمراه شدند و به نصیحت‌های

هارون علیه السلام توجهی نکردند.

وقتی که حضرت موسی ﷺ بازگشت، و آن انحراف عظیم را دید، سخت افسرده دل گشت و آن مردم جاهل را سرزنش کرد.

به سامری فرمود: اینک بنگر که باخدای ساخته‌ی تو چه می‌کنم، آن را می‌سوزانم و خاکسترش را به دریا می‌پاشم، که خدای واقعی شما، تنها خدایی است که با هر آنچه هست بینا و داناست و جز او خدایی نیست. و بدین گونه آن بت را درهم شکست و نابود ساخت.

گفتار الهی حضرت موسی ﷺ در دل یهودیان، چندان اثر نداشت، همواره بهانه می‌جستند و پیمان‌شکنی می‌کردند. اینان پس از حضرت موسی ﷺ نیز کمتر به حق تسلیم شدند و به گفتار

درس‌هایی از اصول دین، شماره یازده / ۳۹

پیامبران و برگزیدگان خداوند. بی‌اعتنا ماندند. به آنان ستم‌ها کردند و گروهی از پیامبران را کشتند. حتی در کتاب آسمانی خود نیز، دست بردند و آن را تحریف کردند و تورات را به صورت امروزی آن درآوردند که: ناکاملی‌های آن، به اندازه‌ای است که نمی‌توان آن را یک کتاب آسمانی دانست.